

مسلك بودا در ايران

با آمدن اسلام به ایران نه تنها آئین «بودا» از ایالات شرقی ایران بکلی رخت بر بست ، بلکه از مهد تولد خویش و وطن اصلی خود نیز «هندوستان» که هزار سال تحت نفوذ آئین بودا بوده؛ متزلزل گردید .

میکرده است . (۲)

این دسته می گویند «بودا» ظاهراً در سال ۵۶۸ قبل از میلاد در شمال هندوستان ، در پای کوههای «همالیا» در یکصد مایلی شمال شهر کهن «بنارس» دیده بجهان گشود (۳) و در بیست و پنج سالگی به جهانگردی پرداخت و در هشتاد سالگی دیده از جهان فرو بست (۴۷۷ ق.م) و در حقیقت معاصر کیخسرو فرزند سیاوش کیانی (۵۸۰ ق . م) بود (۴) پدرش سلطانی بوده که بر قبیله «ساکیا : Sakya» فرمانروائی میکرده است و نام مادرش «ماها -

بودا کیست و چه می گویند ؟

در اصل وجود شخصی بنام «بودا» مانند بسیاری دیگر از شخصیت‌های دوران کهن ، محققان هند- شناس ، اظهار تردید کرده‌اند ، میگویند : بسیار احتمال می‌رود شخصیت او از داستانهای جعلی و افسانه‌های مذهبی هندی استخراج شده و یا اینکه زائیده اندیشه مردم خرافه پسند است . (۱) برخی از صاحب نظران با بررسی‌هایی که در این باره بعمل آورده‌اند ، معتقدند، «بودا» وجود خارجی داشته و در اواسط قرن ششم قبل از میلاد زندگی

(۱) مراجعه شود به کتاب «فروغ خاور» تألیف «هرمان الدنبرک» خاورشناس آلمانی ترجمه آقای کتابی

(۲) بودا چه می گویند !! ص ۷۱ و ۷۲ / محمد مهین پو: طبع تهران ۱۳۴۰

(۳) دائرة المعارف بریتانیکا : ج ۴ / کلمه بودا

(۴) برمکیان : تألیف پرفسور محمد عبدالرزاق کانپوری - ترجمه سید مصطفی طباطبائی

راهی نشسته است چون او را دید برخاسته بسوی او آمده وبا اوسخن گفت و ازاو تعلیم یافت که چگونه سکون ضمیر و آرامش روح خود را دریابد . پس از آن ، شاهزاده از قصر سلطنت بیرون آمد دروادی بیخانمانی و سرمنزل بی نشانی در جستجوی سعادت برآمد و بسوی جنگل و بیابان به راه افتاد و بعد از شش یا هفت سال ریاضت بالاخره بقول خودش بر من نجات دست یافت .

آیا «بودیزم» را می توان دین نامید؟
این مسئله که : آیا بودیزم را می توان دین و مذهب ، نامید ، یا نه ؟ مورد بحث و نظر است . بعضیها عقاید او را در سبب جهان هستی و روشهای پیچ در پیچ آن را بعنوان «دین» تعریف کرده اند . لیکن این تعریف درست نیست ، زیرا در مسلك او خدایان و آلهه از مقام الوهیت عزل شده اند . اعتقاد به «الهه» بمعنای تام این کلمه نزد «بودا» مثل کیشهای باطل دیگر ، وجود ندارد به عبارت دیگر در مبادی فلسفی بودائی ، فوق الطبیعه (متافیزیک) و امثال این مباحث عقلانی ، محلی ندارد و آداب و مناسک و عبادات بعقیده اوباطل و لغو است بطور خلاصه می توان گفت کیش اوفلسفهای از خود گذشتگی و تصوف و ترك دنیا و زهد و انزواست و مبنای اصلی آن پشت پا زدن بلذات مادی جهان می باشد .

یاما بوده که بعد از تولد «بودا» به فاصله هفت روز از دنیا رفت . (۵)

اسم «بودا» (۶) پیش از آنکه ترك دنیا کند به «گو تاما» معروف بوده و بقول بودائیان بعد از آنکه در زیر درخت «اسواتا» یعنی شجره حکمت به واقعت رسید او را «بودا» یعنی : بیدار ، بصیر و دانا نامیدند .

درباره زندگی با شکوه و خوشگذرانی او افسانه های اغراق آمیز گفته اند ، بطوریکه از خود او نقل کرده اند ، وی میگفت : «من جامه های ابریشمین می پوشیدم و چاکران و خدمه ؛ چتری سفید برفراز تارك من نگاه میداشتند» (۷) پدرش برای اوسه قصر مجلل بنا نموده بود که در فصول مختلف سال (خشکی ، بارانی ، گرما و سرما) در یکی از آنها بسر می برد . شاهزاده جوان پیوسته در میان غلامان و خدمت کاران خوش صورت و زیبا بخوبی و شادابی بزرگ میشد . غرض ، پدرش آنچنان وسایل خوشگذرانی را از برای او فراهم ساخته بود که جهان را جز از دریچه شادابی و ناز و نعمت نمی دید .

ولی از آنجا که مادیات و لذائذ دنیوی نمی تواند نیازهای روحی انسان را بر طرف سازد ؛ این جوان بظاهر خوشبخت ؛ نا آرام و مضطرب ، ماتمزده و غمگین بود و آنچنان بود که روزی راهی مرتاض را مشاهده کرد که باحالتی آسوده در سایه درختی در کنار

(۵) بودا چه می گوید II ص ۷۱

(۶) مهاتما بودا را در زبان پالی «بوداست» در سنسکریت «بدهیست» در عبرانی «جوذافت» در عربی

«بوداسف» و در فارسی «بوداسدی» می خوانند ؛ به کتاب : تاریخ بودا مراجعه شود .

(۷) بنا بقول : «تاریخ جامع ادیان» ص ۱۲۲

که پایتختش «پیشاور» بود در صدبرآمد که برای خود دینی انتخاب کند و پس از آنکه در اصول و فروع ادیان مختلف از جمله دین زردشتی تحقیقات نمود؛ سرانجام بدین بودا درآمد و وجود او اثر عمده در انتشار «بودائیزم» گردید؛ مجسمه‌ها و ساختمانهایی در آن ناحیه بوجود آورد.

«گریستن سن» می‌گوید: «در دوره تسلط یونانیان؛ دیانت در شرق ایران نفوذ یافت و پادشاه هند موسوم به آشوکا که در حدود ۲۶۰ سال قبل از میلاد دین بودائی گرفته بود دعای به ایالت گنداره (دره کابل) و باخترا (بلخ) گسیل داشت.

... بودائی‌ان در قرون نخستین میلادی در کابل؛ و بهارهای یعنی صومعه‌های بسیار ساختند و امسروز در ویرانه‌های آن معابد نقوشی به سبک آمیخته یونانی و هندی یافته‌اند... در بامیان؛ مغرب کابل مجسمه‌های عظیمی از بودا هست که در کوه کنده‌اند... از سفرنامه «هپون تسانگ» معلوم می‌شود که تا قرن هفتم میلادی صومعه‌های بودائی در ایران وجود داشته است و نیز بنا بر روایت او اتباع سایر دیانات هندی هم جماعتی مقیم ایالات شرقی ایران بوده‌اند» (۸) در آخر دوره ساسانی سرگذشت عبرت انگیزی از بودا تحت عنوان «بوذا سف و بلوهر» در بعضی از بلاد ایران انتشار داشت (۹) گذشته از آن چنانکه از منابع یرمی آید، بودا یا یکی از شاگردان او کتایی بقاری داشته‌اند. (۱۰) همچنین سکه‌ای از پیروز پسر اردشیر بابکان که از جانب پدر فرمانروای

بنا بر این؛ مسلک بودا بیش از آنکه به دین شباهت داشته باشد بیک فلسفه شبیه است و چون تعالیم بودا در آغاز رنگ کلی فلسفی داشت؛ لذا در افکار روشن موقبت خاصی حاصل کرد ولی در ابتدای ظهور در میان توده مردم مورد توجه قرار نگرفت و از آنجا که پیروان او تدریجاً تعالیم او را به صورت یک آئین مذهبی در آوردند توده مردم به کیش بودا علاقه مند شدند.

انتشار تعالیم بودا

«بودا» در حال حیات خود پیروان زیادی پیدا کرد. دو ایالت از ایالات هند که یکی از آنها «نپال» که مقر پادشاهی پدرش بود به او گرویدند و پس از مرگ او نیز تعالیم او همچنان انتشار می‌یافت در اوایل قرن سوم (۲۷۳ ق. م) یکی از سلاطین معروف هند بنام «آشوکا» امپراطور بزرگ هندوستان به آئین او در آمد و با شوق و علاقه فراوان به نشر و توسعه آن پرداخت؛ مبلغان و رزیده بودائی که تعدادشان بسیار بود، به نقاط مختلفی اعزام میشدند. از این واقعه چندان نگذشت که آئین بودا در چین و ژاپن و هندوستان شهرت و عظمت فراوانی پیدا کرد و دیرها و صومعه‌های زیادی در سراسر هند و چین بنا گردید. بعد از مرگ «آشوکا» سلطنت از دودمان او بر افتاد، کانون بودائیزم تغییر محل داده بطرف مغرب رو آورد و در ناحیه شمال غربی هندوستان؛ بسط و توسعه جدیدی یافت و صورت تازه‌ای بخود گرفت. یکی از پادشاهان؛ بنام «کانیشکا Kanishka»

(۸) ایران در زمان ساسانیان/ ص ۶۰

(۹) دو قرن سکوت: زرین کوب ص ۳۱۶

(۱۰) مفاتیح العلوم، خواندنی ص ۲۵ طبع مصر

هریک از خدام در سال بیش از یک روز خدمت مقرر نبود و سیاست آن معبد به میراث از برمکی بیرمک دیگر می رسید . پادشاهان هند و چین و کابل و غیره بدانجا وارد میشدند و در مقابل بت بزرگ بسجده می پرداختند. هفت فرسخ در هفت فرسخ از اطراف «نوبهار» در تحت قدرت برمک بود. (۱۶)

همه اینها حاکی از این است ، مقارن پایان عهد ساسانی ؛ آئین بودا در دوطرف رود «آمودی» قوت و نفوذ تمام داشت .

خلاصه از بررسی تاریخ برآمد که دین بودا از مشرق ایران یعنی هندوستان ؛ به ایران وارد شده بود و به سرعت پیشرفت می کرد؛ همچنانکه دین مسیح از غرب ایران و بین النهرین آمده و در حال پیشروی بود . بدین ترتیب که دین بودا به طرف غرب پیش می رفت و دین مسیح به طرف شرق .

در این میان ، آئین زردشت در برابر نفوذ این دو دین خود را باخته بود هر دو عقبتر می رفت حتی سختگیریهای مؤبدان مانع از انتشار این دو دین در بین طبقات مختلف مردم نبوده است چنانکه با آمدن اسلام به ایران اوضاع دگرگون نمی گشت؛ ایالات شرقی ایران بودائی و بت پرست میشدند ولی دین بودا پس از اسلام نتوانست تاب بیاورد بتدریج از

خراسان بوده است و به «کوشان شاه» معروف بوده ؛ در آن سکه هم خود را مزدا پرست و هم بودا پرست خوانده است (۱۱)

از گفته «هون تسانگ» جهانگرد معروف برمی آید که در فتح کابل کشکول بودا هم بدست انوشیروان افتاده بود . همین جهانگرد که در نواحی مشرق ایران سفر کرده است می نویسد : «در بلخ بیش از صد معبد بودائی وجود داشته است.» (۱۲) البته بلخ یکی از چهار شهر مهم استان خراسان بود از نظر تاریخی بنام «ام البلاد» شهرت داشت. (۱۳) «نوبهار» بلخ که از کلمه «ویهارا، Vihara» معبد بودائی اشتقاق یافته ، آثاری است (۱۴) در حوالی آن شهر قدیمی باقی مانده و در آن زمان شهر بلخ مرکزیت بسودائی داشته معبد عظیمی در آنجا برپا بوده و خاندان برمکی از قدیم متولیان آن بوده اند و در آن روزگاران معبد مهم بودائیان بوده است . (۱۵)

در عظمت و بزرگی بناء «نوبهار» به مبالغه چیزها گفته اند و گویند : معبد مزبور دارای قبه ها بود و قاعده آن صد ذراع و ارتفاع آن از صد ذراع بیشتر بود و در اطراف خانه سیصد و شصت حجره بنا کرده بودند جای خدام و کارکنان و متولیان؛ و برای

(۱۱) تاریخ ایران : زرین کوب/ص ۱۹۰

(۱۲) همان مدرک ص ۱۹۰

(۱۳) مرآة البلدان - صنایع الدولة - نزهة القلوب - چاپ لیدن ص ۵۵

(۱۴) مراجعه شود به پاورقی صفحه ۱۴۷ تاریخ جامع ادیان

(۱۵) معجم البلدان؛ یا قوت: کلمه بلخ - البلدان: ابن الفقیه همدانی - آثار البلاد، زکریا بن محمد قزوینی

(۱۶) البلدان : ابن الفقیه

خویش و وطن اصلی خود؛ هندوستان که هزار سال تحت نفوذ آئین بودائی بوده ریشه کن گردید و در کشورهای مجاور نفوذ یافت بطوریکه در حال حاضر پیروان بودا در کشورهای آئین که اسلام کمتر در آنها نفوذ داشته چون : سیلان ، برمه ، سیام ؛ ویتنام ، جزائر فرمز ، ژاپن ؛ کره ، چین ، تبت و مغولستان زندگی میکنند و یکی از مذاهب بزرگ جهان بحساب می آید و بیش از پانصد میلیون پیرو دارد .

مؤلف کتاب «ادیان و مکتب های فلسفی هند» می نویسد : فتوحات مسلمین در سال ۷۱۲ میلادی انقراض و دگرگونی (آئین بودا) را در داخل هند بصورت فاحشی تسریع کرد . همزمان با اضمحلال آئین بودا مکتب جدیدی بنام «تانتریزم» که معجونى از عناصر گوناگون آئین هندو بسود و در آن آداب «یوگا» و آئین سحر و جادو و فنون مختلف ریاضت تلفیق یافته بودند ؛ پیدا شد و در دوران سلطنت سلسله «پالا» در بنگال (۸۰۰-۱۰۵۴) که حامیان بودا بودند ترویج و توسعه یافت . سرانجام حمله مسلمانان و تسلط آنها بر سرزمین هند ضربت دیگری بر آئین بودا وارد کرد و این دین از آن پس هر روز به انحطاط گرائید و رفته رفته از سرزمین هند ریشه کن شد» (۱۸)

این منطقه رخت بر بست تاریخ می گوید: گردانندگان معبد «نوبهار» بلخ بانهایت اکرام و احترام می زیستند تا آنکه سرزمین خراسان بتصرف مسلمانان درآمد و در این هنگام ریاست خانه و معبد نوبهار بعهده برمک پدر خالد جد یحیی وزیر هارون الرشید واگذار بود برمک با يك عده از اطرافیان خود اسلام را پذیرفت و نام خود را به امر خلیفه عوض کرد و عبدالله گذاشت . مردم بلخ از اسلام آوردن او تعجب کردند و اسلام وی را انکار نمودند برضد وی اقدام نمودند و یکی از پسرانش را بعنوان برمکی بجای او نشانند .

«نیزک طرخان» یکی از ملوک آن سامان ، بوی نامه نوشت و او را بترك دین جدید و رجوع بدین بودا دعوت نمود ، برمک در جواب نوشت من دین اسلام را بعیل خود اختیار نمودم و فضیلت و برتری آن را بر سایر ادیان شناختم و بی ترس و بیم بدین جدید گرایشیدم و البته بدین شما باز نگردم که عیب و رسوائی آن آشکار است . نیزک از جواب برمک برنجید سرانجام بطور ناگهانی بروی تاخت او اوده پسرش را بقتل رساند و از اولاد وی بجز طفلی باقی نماند و این طفل پدر خالد جد برامکه است (۱۷)

البته با آمدن اسلام به ایران نه تنها مذهب بودا از ایران بکلی رخت بر بست بلکه از مهد تولد

(۱۷) مقایسه شود با تاریخ برامکه - گویند در عصر خلافت هارون الرشید ، فضل بن یحیی برمکی حاکم خراسان شد (۱۷۹ هـ) برای سرکشی به بلخ رفت و دستور داد تا نوبهار را ویران سازند ولی شالوده آن بقدری محکم بود که به آسانی خراب نمیشد و فقط توانستند قسمتی از آنرا خراب کنند و مسجدی در جای آن برپا کردند. مراجعه شود به کتاب «الوزراء و الكتاب» جهشیاری ، ص ۱۷۶

(۱۸) ادیان و مکتب های فلسفی هند ، ص ۱۲۶